

## به مناسبت 7 قوس روزگرمی داشت جانبختگان جنبش مائویستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان

در ماه دلو سال 1357 یک کدک تانک از فرقه غزنی به جاغوری اعزام شد تا رفیق اکرم یاری را دستگیر و به غزنی منتقل سازند. ولسوال جاغوری یک هفته پیشتر از آن رفیق اکرم رابه دفتر ولسوالی جلب وزندانی ساخته بود. این کدک تانک در پناه دوفروندهلی کپرتوپ داروسی رفیق اکرم را از جاغوری به غزنی انتقال داد. از این بی‌معلوم نیست که این رفیق چه زمانی به کابل منتقل گشته و چگونه به قتل رسیده و در کجا دفن شده است.

در ماه عقرب سال 1358 دستگاه اطلاعات خلقی ها "کام" لیستی را از نام 17460 نفر تحت عنوان اینکه "این افراد در افغانستان نیستند" بیرون داد. بعد از شش جلدی سال 1358 و تجاوز سوسیال-امپریالیسم شوروی بر افغانستان، نجیب الله احمدزی رئیس دستگاه اطلاعات رژیم پوشالی (خاد) شد. او یک قسمت کوچک از همان لیست رابه "سازمان دفاع از حقوق بشر" که در آن زمان تحت نظارت اریستوکراتهای انگلیسی قرار داشت، فرستاد تا تجاوز و اشغال غارتگرانه افغانستان به واسطه سوسیال-امپریالیسم "شوروی" را در ذهنیت غرب به "نجات مردم این سرزمین" توجیه کند. نجیب الله احمدزی برای آنکه جنایات وحشتناک رژیم مزدور کودتای ثور را برای ذهنیت اروپائیان قابل باور بسازد حجم لیست رابه کمتر از یک چهارم آن تقلیل داد. اولیست را دستکاری کرد و طوری ساخت که اکثر مقتولین را در زمان قدرت امین یعنی بعد از آنکه خلقی ها آنهار از قدرت بیرون انداخته بودند، نشان بدهد، تا از یک طرف شاخه پرچم حزب دموکراتیک "خلق" افغانستان را تبرئه کند و از طرف دیگر کوه جنایات خلق و پرچم رابه یک تپه گک کوچک مبدل سازد. اما امین که مانند بزرگ از یک طرف تیزهوش و از طرف دیگر شایان بدلیستی را بیرون داده بود که طبق آن حزب دموکراتیک "خلق" افغانستان لعن و نفرین بشریت و تنفرو ننگ ابدی تاریخ را کمائی میکند. بر طبق این لیست، رژیم مزدور "خلق" و پرچم از ماه ثور سال 1357 تا ماه عقرب سال 1358 خود اعتراف می‌کرد که 17460 نفر در افغانستان "نیست" و اقارب آنها نباید دیگر به دولت برای معلوم کردن سرنوشت شان مراجعه کنند. کسی که هیچ حساب کردن بلد نباشد میتواند حساب کند که این رژیم بطور اوسط ماه 1100 نفر را بقتل رسانیده که روزانه بیشتر از 36 نفر می‌شود. هیچ رژیمی در تاریخ، حتی امیر عبدالرحمن خان که در تاریخ این سرزمین به حیث پادشاه قسی القلب و خونریز شهرت دارد، به این پیمانانه مرتکب جنایت نشده است. قتل 36 نفر در روز "ارتکاب به قتلعام" است و این رژیم به این طریق دست به قتلعام می‌زده است. برای اروپائی ها که نابودی فیزیکی مخالفین سیاسی دولت امر نامانوس است و آنها آنرا فقط در خارج از اروپا می‌شناسند، کشتن 36 نفر در روز ننتها سرسام آورو وحشت انگیز است بلکه شدیداً غیر قابل باور می‌آید. چیز خیلی کمتر از یک چهارم این تعداد باز هم برای ذهنیت غربی ها تکان دهنده است. این چیزی بود که یانجیب احمدزی خود آنرا در زمان اقامتش در خارجه متوجه شده بود و یا کاجی بی. به او یاد داده بود. به هر حال؛ او به چیزی کمتر از یک چهارم مقتولین و آنهم با تغییر دادن تاریخ کشته شدن شان بسنده و لیستش را از طریق کانال های رسمی به نماینده سازمان حقوق بشر سپرد. به تعقیب این "جادوگری پرچمی" آنها از طریق تمام امکانات داخلی و خارجی

شان تبلیغات وسیعی رابه راه انداختند که حفیظ الله امین جاسوس امریکابود یعنی اینکه سوسیال-امپریالیزم "شوروی" در این مدت در کشتار و قتلعام مردم افغانستان دست نداشته و این امپریالیزم امریکابوده که با این قساوت دژخیمانہ مردم افغانستان را بقتل میرسانیده! بدون هیچ شکی که امپریالیزم امریکادر قساوت و آدم کشی، ویرانگری و بربریت از آنچه نجیب الله احمدزی میخواست بگوید کمی و کاستی ندارد و خلق افغانستان، عراق، سوریه، لیبی و غیره امروز شدت و سهمگینی جنایتکاری این امپریالیزم خونخوار را با گوشت و پوست شان احساس میکنند، اما وقتی حرف بطور مشخص بر سر کشته شدگانی که در لیست آمده بودند، این جنایتکار جهانی نقش نداشت. آنچه در کل در این کشتار ویرانگری نقش داشت نظام سرمایرداری بود که سوسیال-امپریالیزم "شوروی" یک شکل آن و امپریالیزم امریکاشکل دیگر آن بود و هست. نجیب الله احمدزی و همه رویونیستها تصور میکنند که اگر "شکل" یک نظام را مترقی معرفی کنند "مضمون و ماهیت سیاسی-اقتصادی" آن نیز مترقی میشوند و عکس آن. او با همین کودنی رویونیستی 35 سال قبل آن لیست رابه اریستوکراتهای انگلیسی "مدافع حقوق بشر!" فرستاد و هبران سازمان رهائی، را او اساما همان لیست رابه پولیس هالند در و تردام دادند. "همکاری" سازمان رهائی، را او اسامائیهابا پولیس هالندنه اتفاقی است و نه یک انگیزه انتقام جویانه و مبارزه با خلق و پرچم در راستای منافع خلق. این "همکاری" شالوده های ایدئولوژیک-سیاسی و تاریخی دارد که بدنیت فقط برحہ بعد از اشغال افغانستان را از نظر بگذرانیم.

بعد از تجاوز امپریالیست های ناتو تحت قیادت امپریالیزم امریکابر افغانستان در اکتبر 2001، رقابت وسیعی بین خلق و پرچم، سازمان رهائی و ساما در داخل و خارج از کشور بر سر مقامهای پوشالی آغاز شد. آنها تحت شعار "شایسته سالاری" یعنی هر کسی که در هر کار شایستگی دارد باید آنکار به او محول شود، به رقابت پرداختند. خلق و پرچم بیشتر از برادران سامائی و سازمان رهائی شان تجارب سیاسی، دیپلوماتیک و دولت داری داشتند و بهمین لحاظ بیشتر از ساما و سازمان رهائی "شایستگی مقامات دولت پوشالی" بودند. ساما و سازمان رهائی که تصور میکردند امپریالیستها و مرتجعین جهادی شیعه و سنی باید بر طبق سنت دوران جنگ مقاومت از آنها طرفداری کنند از خلق و پرچم نمیتوانستند وجود هزاران خلقی و پرچمی را در پارلمان، مقامهای وزارت، ریاست و مدارج بلند دیپلوماتیک تحمل کنند. آن هانمی دیدند که نظام مستعمراتی امپریالیستی خلقی ها و پرچمی ها را بر کرسی قدرت نشانده است و اگر می خواهیم علیه خلق و پرچم مبارزه کنیم باید کار را از مبارزه علیه نظام شروع کنیم. این درک غلط ریشه دیدگاهی داشت. به همین لحاظ آنها با خلق و پرچم به رقابت پرداختند و تبلیغات وسیعی را در راستای "سیاه کردن یکدیگر نزد امپریالیستها در داخل و خارج از افغانستان بر اه انداختند. تمام ویرانی افغانستان و کشتار یکنیم میلیون نفر را فراموش کردند و به محاکمه کشیدن اسدالله سروری و آنها هم از طریق دادگاه پوشالی کابل را علم نمودند. اینها که در حرف خود رابه جریان دموکراتیک نوین افغانستان منسوب میدانند در عمل با فراموش کردن تمام عناصر "ملی" و "دموکراتیک" بودن بخدمت امپریالیزم و ارتجاع درآمدند و بجای آنکه دشمن اصلی خلق را هدف بگیرند به مدح و ثنای دولت پوشالی دست زدند و کاست های ویدئویی تسلیم طلبان خاین به استقلال و خلق افغانستان را پخش کردند. و موازی به کارزار انتخاباتی در افغانستان تبلیغات محاکمه کردن اسدالله سروری جنایتکار را تا حد ارسال فورمه های شهادت

دادن در دادگاه پوشالی افغانستان از پیش بردند تا مگر بتوانند کاندیدای خلقی و پرچمی را در ولسوالی ها و مرکز شکست بدهند. اما "متأسفانه" این کارزار در ردیف اجندای انتخاباتی امپریالیستهای هالند حرکت نمیکرد و بر سیاست داخلی بورژوازی بزرگ در رقابتهای انتخاباتی با احزاب رفرمیستی پارلمانی مانند سبزها، حزب سوسیالیست و رویزیونیستهای مسلکی مانند حزب کمونیست نوین هالند اثر مستقیم نمیگذاشت. به همین لحاظ هم "سور" نگرفت.

بورژوازی بزرگ مالی و صنعتی هالند که به واسطه حزب کارگر، حزب مسیحیان دموکرات و احزاب کوچک مذهبی دیگر نمایندگی میشود و مستقیمادراشغال افغانستان نفع دارد، در داخل افغانستان با خلقی ها و پرچمی های جنایتکار معامله میکند و در کشور خود از جنایات آنها بعنوان "جنایات وحشتناک کمونیزم" دم میزند. لیستی را که پولیس روتردام دو سال قبل به نشر سپرد نیز با همین انگیزه یعنی "افشای جنایات وحشتناک کمونیزم" به نشر سپرده شد. بعد از بیرون آمدن این لیست دو موضعگیری در بین مخالفین "خلق" و پرچم وجود داشت؛ موضعگیری اول این بود که میگفتند "فرق نمیکند که چه کسانی جنایات "خلق" و پرچم را افشا میکند، ماباید از این اقدام پشتیبانی کنیم". این موضعگیری واقعیت موجود یعنی تحت اشغال بودن افغانستان را در درجه دوم قرار میداد و به مبارزه علیه "خلق و پرچم" توجه میکرد مضاف بر این این نظر این حقیقت علمی را انکار میکرد که هر طبقه به نفع خود تبلیغات میکند و بورژوازی بزرگ هالند نیز از این قاعده مستثنی نیست. به این لحاظ این موضعگیری از نظر فلسفی ایده آلیزم، از نظر سیاسی تسلیم طلبانه و ارتجاعی و از نظر علمی یک موضعگیری غیر علمی و ضد انقلابی بود. موضعگیری دوم این بود که امپریالیست ها "گر به هائی نیستند که به رضای خداموش بگیرند". آنها بانشر این لیست توجه مردم را از جنایات خودشان در افغانستان منحرف ساخته و متوجه جنایات سوسیال- امپریالیزم میسازند. آنها توطئه گرانه این جنایات را به کمونیزم نسبت میدهند و از این طریق علیه تمام پرولتاریای جهان و خلقهای مبارز گیتی مبارزه شان را از پیش میبرند. این موضعگیری درست در نقطه مخالف موضع گیری اولی قرار داشت و مدلل میساخت که اگر امپریالیستهای هالندگاه گاهی یکی از جنایتکاران خلقی یا پرچمی را از هالند خارج میکنند و یا زندانی میسازند به دلیل انسان دوستی آنها نیست زیرا امپریالیزم انسان دوست و بشریت گر اصلاً ممکن نیست چه رسد به اینکه وجود داشته باشد. جلوه های ضد جنایتکار بودن امپریالیزم انعکاس مبارزات طبقاتی است که از آن بمنظور تحمیق رای دهندگان و واعظین "حقوق بشر" استفاده میکنند. در نهایت امر این جلوه ها در خدمت این دروغ ایدئولوژیک تمام میشود که نظام سرمایه داری بشر دوست، انسان گرا و دموکراتیک میباشد و باید آنرا حفظ کرد!

مادر صحبت های مابارها بانمایندگان سازمان رهائی و ساما که نظر اول را تبلیغ و در مجالس احزاب پارلمانی هالند "خلق" و پرچم را بنام "کمونیست ها" مخاطب قرار میدادند و همچنین جنایات آنها را نیز آگاهانه و در راستای توطئه گری امپریالیستها به کمونیزم نسبت میدهند، مصرانه میگفتیم که: شما یک زمان ادعاهای بزرگ داشتید و خود را مترقی و ملی-دموکرات میخواندید و به پاس همان روزها، اکنون "سیاه" را "سفید" نگوئید. اگر آنروزها از یاد تان رفته باشد به حیث انسان های عادی و معمولی ای که راست میگویند "سیاه" را سیاه و "سفید" را سفید بگوئید. شما افرادی تحصیل کرده و بادانشی هستید و میدانید که سوسیالیزم و کمونیزم فقط نام یاواژه های سیاسی نیستند بلکه نظام سیاسی-اجتماعی

و اقتصادی- تاریخی هستند. بریک نظام سوسیالیستی سیاست سوسیالیستی (دیکتاتوری پرولتاریا) نظام حقوقی سوسیالیستی و اقتصاد سوسیالیستی استوار است، آیا این چیزها بعد از مرگ رفیق استالین بر اتحاد شوروی مسلط بودند؟ نه. آنچه بر اتحاد شوروی مسلط بود نوعی از نظام سرمایه‌داری بود که امروز شکل دیگر آن در چین می‌بینید. و جانیان "خلق" و پرچم نیز وابسته به همین نظام سرمایه‌داری بودند و جنایاتی را که آنها در حق مردم افغانستان مرتکب شده اند نیز باید به نظام سرمایه‌داری نسبت دادند به کمونیزم. این حقیقتی است که هم مجیدکلکانی رهبر ساما به شکلی آنرا قبول داشت و هم داکتر فیض رهبر سازمان رهائی؛ یعنی هر دو به شکلی قبول داشتند که اتحاد شوروی دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست. اما شما چرا تا این حد که حتی رهبران تان را رد می‌کنید، سقوط کرده اید؟

به این صورت می‌بینیم که سرمایه‌داری نتنها هزاران هزار تن از مردم بی‌دفاع ما را با وحشیانه‌ترین شکنجه‌های غیر انسانی بقتل رسانید بلکه از این قتلعام به نفع خود به اشکال مختلف سود می‌برد. آنچه در این میان بیشتر قابل توجه است نقش دو جریان مزدور و رویزیونیستی در افغانستان می‌باشد: نقش اول نقش پرچمی هاست که باشیادی جرم این جنایات را برگردن رفیق و برادرشان حفیظ الله امین انداختند و به سیاست‌های "سیا" نسبت دادند و به این طریق قابل باور بودن جنایت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به زیر سوال بردند. نقش دوم و بدتر از نقش پرچمی هانقش سازمان رهائی و ساماد هالنداست که این لیست را به امپریالیست‌ها دادند و آنها از آن اکنون به حیث "جنایات کمونیزم در افغانستان" استفاده می‌کنند.

مائویست‌های افغانستان به داده هائیکه در لیست آمده (به استثنای اکثریت عظیم نام‌ها) به تاریخ به قتل رسیدن آنها و تعداد افراد در لیست باور و اعتماد ندارند. و بطور مشخص به این باور نیستیم که رفیق یاری به روز هفتم قوس به جاودانگی پیوسته است. ما 7 قوس را بمتابه روزگرمیداشت جانباختگان جنبش مائویستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید) در نظر می‌گیریم. اینان فرهنگ مخالفت با حاکمیت ارتجاعی نیمه فئودالی- نیمه مستعمراتی را به مبارزات آشتی ناپذیر ایدئولوژیک-سیاسی و علمی تاریخی مبدل ساختند. استثمار طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور را از دهقان بی‌زمین و کم‌زمین و طبقه کارگر نوپای کشور بمحاکمه تاریخی کشانیدند و محکوم کردند. اینان در عرصه بین‌المللی جانب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و رفیق مائوتسه دون را گرفتند و علیه رویزیونیسم مدرن خروشی از طریق مبارزه علیه "خلق" و پرچم مبارزه کردند. اینان نقاب از چهره امپریالیسم برداشتند و جنایات خونبار آنرا در لاوس، کمبودیا، ویتنام، چین و کشورهای افریقائی و امریکای لاتین افشانمودند. اینان آتشی را فروختند که سرانجام استثمار و ستم را در این سرزمین خواهد سوزاند و مرتجعین مزدور و میهن‌فروشان تسلیم طلب را بدادگاه‌های خلق خواهد کشاند. اینها جانانه به روی مرگ نیشخند زدند و سر بلندجان سپردند و رسالت عظیم رهائی خلق را به دوش ناتوان ما بجا گذاشتند. یاد آنها باید انگیزه قوی‌ای برای ما باشد تا یک جاویک بندل شویم و در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان دست از آستین بیرون بکشیم. آتشی را که آنها فروخته اند فقط زمانی خاموش نمیشود که رهروان این راه با صداقت در راه آرمانهای آنها مبارزه کنند.

گورخونین شهیدان به تو آواز دهد

آتشی را که فروزان شده خاموش مکن

مائویست های افغانستان معتقدند که تمام تئوری های سیاسی مارکسیزم-لنینیسم-مائویزم در شرایط کنونی کشور ما را به انجام یک عمل سیاسی رهنمائی میکنند که همانا تاسیس حزب طبقه کارگری احزاب کمونیست افغانستان است. ماهمه امروز میدانیم که یکی از اشتباهات سازمان جوانان مترقی مارش مبارزاتی یعنی مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی برای تاسیس حزب کمونیست افغانستان بود. اگر رفتار این جهت به مارش میپرداختند و گام بعدی را می گذاشتند بدون شک اکنون مائویست ها، سنتریست ها و ایندیفرنسیالیست ها به آن راحتی نمیتوانستند مانند گفتارهای وحشی بر سازمان حمله کنند، هر کدام توتی ای را برداشته و بروند. امروز ما نیز در مقابل این انتخاب قرار داریم که یا در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان کار کنیم و یا بگذاریم هر یک از ما مانند کتله های غیر قابل جذب در هر جایی که هستیم نابود شویم. ماهمه در حفظ وضعیت پراگندگی جنبش کمونیستی کشور سهم داریم و فقط آدم هائیکه دید غیر علمی به مسایل دارند فکر میکنند که این وضعیت تقصیر "دیگران" است و "خودور فقایش مقصر نیستند". چنین ادعائی ایده آلیزم است و "وجودیک شیئی بدون دوجانب تضاد" را ممکن میدانند. این وضعیت زیان آوری نهایت نفرت انگیز باید خاتمه یابد. ما باید از اسپ های خیالی "کمیت گرائی" مپائین شویم و "کلاه خودهای دانای همه" را از سر ما برداریم و بجهان واقعی برگردیم و با حقیقت موجود در آن روبرو شویم. ما تا زمانی که فکر کنیم جانب ما بر حق است و دیگران همه "منحرف" میباشند، باواژه های دیگر ادعا می کنیم که "از ما اطاعت کنید". حزب کمونیست از این طریق ساخته نمیشود. حزب کمونیست تحت شرایط کنونی که امپریالیزم سرمایه داری "توهم گرائی، اندوید و آلیزم و غرور کاذب" راجهانی ساخته فقط با انتقال دادن حقایق مارکسیزم-لنینیسم-مائویزم با تواضع کمونیستی و باز بودن اصولی برای پیشنهاد دیگران شالوده ریزی میشود. اگر ما قادر نباشیم که فضای رفیقانه بحث و گفتگو را با سازمانها و تشکلهای دیگر باز کنیم، "کمیت های ما" حتی تحت شرایط "تخریب طبیعی" (Natural erosion) از بین می رود. و از نظر اصول این کمیت هائیت که در فرجام خلق را رها می سازند بلکه کیفیت در وجود کمیت هاست. مادر فروپاشیدن جنبش دموکراتیک نوین افغانستان دیدیم که بدون هژمونی خط پرولتری بربیک کمیت، چگونه آن کمیت عظیم از هم متلاشی میشود. ما دیدیم که "سامای پر کمیت ولی بی کیفیت" علی الرغم قاق و باق های کرکننده اش چگونه به اشغالگران تسلیم شدتت به تسلیم طلبی ملی داده و به آله دست ناچیز و بی مقدار سوسیال-امپریالیزم شوروی مبدل گردید. لذا این کمیت هائیت که "مرکز" میشود و کسی که از آن دور باشد "مرکز گریز" نامیده شود، بلکه کمیت های پر کیفیت انقلابی است که بسوی انقلاب میرود. ما بار هائشان داده ایم که در وجود کمیت های ما کیفیت های انقلابی خیلی ناچیز است و اکنون نیز حاضریم بر روی حفره های سیاه عاری از کیفیت کمیت های ما صحبت کنیم. با این وصف اگر باز هم تصور کنیم که تشکیلات "من" به "حقیقت رسیده و دیگران از آن فاصله دارند"، باید دست از آستین بیرون بکشیم و برای انتقال آن حقیقت اقدام نمائیم. در این راستا کار را از "فن و مهارت" در انتقال آن آغاز نمائیم. مادامیکه از "اسپ خود مرکز بینی و کمیت بازی" در ذهن مان پیاده نشویم، این "خود مرکز بینی" با تفرعن چندش آوری در سیاست ها و گفتارهای ما منعکس می گردد و بر آتش نفاق داخل جنبش روغن میریزد. مائویست های افغانستان با درک این ظرافت ها و احساس عشق بیگران به آزادی

خلق و نفرت عظیم از استثمار و ستم جامعه طبقاتی اعلام میکنند که در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان حاضر به همه نوع کار عملی در داخل و خارج از کشور بوده و بعد از تشکیل حزب بغیر وظیفه سربازی خواهان هیچ مقام حزبی نیستند و نخواهند شد.

اکنون پنجاه سال از تشکیل اولین سازمان کمونیستی در کشور میگذرد و کمونیست های کشور علی الرغم داشتن سلاح برنده مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم از هم پراکنده اند. برخی سخن راحتی به تاجک بازی کشانیده و تلاش میکنند و انتوریزم و ماجراجویی را بجای جنگ خلق بنشانند. این عقبگرائی است نه مارکسیزم. حتی عقب گرائی فئودالی را میتوان با ادبیات مارکسیستی جامه سرخ پوشانید و مکیاژ کرد. از نظر سیاسی؛ اگر بر شالوده تاجک بازی و هزاره گرائی سازمان بزرگی نتهابه وجود بیاید بلکه حتی قدرت سیاسی را تصرف کند همان کارهائی را خواهد کرد که عبدالله عبدالله، یونس قانونی، محقق و خلیلی همین حالا میکنند، یعنی مزدوری امپریالیزم و سرانجام خیانت به خلق و تاریخ. هر "کمیتی" که بر این شالوده بالا میشود در مقابل انقلاب پرولتاریائی ایستاده است.

انتقاد و انتقاد از خود صرف نظر از بسیار ضمایم دیگر - در سطوح سیاسی، ایدئولوژی و تئوری - در سطح شخصیت فردی نیز شجاعت میطلبد. فقط کسی از ناسیونالیزم و ملیت گرائی اش انتقاد نمیکنند که جرائم تعهد مجدده انقلاب پرولتاریائی را ندارد.

با تمام نیرو و در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان

بدون وجود یک حزب کمونیست انقلابی هیچ انقلابی ممکن نیست

مائویست های افغانستان

7 قوس 1394

آدرس مکاتبه با ما

Station H

Montreal Quebec

H3G 2K5

CANADA

آدرس الکترونی ما

[Shoresh2008@gmail.com](mailto:Shoresh2008@gmail.com)

آدرس صفحه الکترونیک

[www.shoresh.eu](http://www.shoresh.eu)